

کی یرکگور معتقد است نمی‌شود انسان را بدون شناخت خداوند شناخت

سورن کی یرکگور که از عالمان مسیحی به شمار می‌رود و به عبارتی کشیش و مبتکر مکتب فلسفی معروفی به نام اگزیستانسیالیسم است، می‌گوید: کسی که خدا را نشناسد انسان را نشناخته است.



سورن کی یرکگور که از عالمان مسیحی به شمار می‌رود و به عبارتی کشیش و مبتکر مکتب فلسفی معروفی به نام اگزیستانسیالیسم است، می‌گوید: کسی که خدا را نشناسد انسان را نشناخته است.

خبرگزاری مهر - گروه دین و اندیشه: یافتن حقیقت راه انسان در دنیای مادی امروز که مشغولیات و لذائذ از هر سو به دنبال کشاندن انسان به سمت خود هستند و مکاتب و علوم غربی نیز به تعریف انسان از آئینه آن می‌پردازند کاری سخت و دشوار است. شناخت راه درست به انسان کمک می‌کند تا با پای نهادن در آن خود را در مسیر رستگاری و سعادت بشری قرار دهد و با شناخت هدف غایی خود به مراتب بالای انسانیت برسد. دین و بزرگان مقدمه خداشناسی را بر خود شناسی گذاشته اند چنانچه روایت معروفی از پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید «من عرف نفسه فقد عرف ربه؛ هر کس نفس خویش را شناخت، خدای خویش را شناخت» و همانگونه که در قرآن و در سوره مائده آمده است «علیکم أنفسکم لا یضّرکم من ضلّ إذا اهتدیتم؛ به خویشتن بپردازید. کسی که گمراه شد، به شما زیان نمی‌زند، اگر هدایت یافتید.» آنچه پیش رو دارید گزیده ای از سخنان آیت الله مصباح یزدی است که در بیان خودشناسی و ارتباط انسان با خود به وجوه مختلف این ارتباط پرداخته است و آن را از منظر اسلامی تبیین نموده است.

ریشه همه فسادها، سقوطها و پستی‌ها برای انسان، غفلت است. سپس این پرسش را مطرح کردیم که چه غفلتی این ویژگی را دارد؟ آیا غفلت مذموم، «غفلت مطلق» است بدین معنا که انسان به هیچ چیزی توجه نداشته باشد، یا منظور «مطلق الغفلة» است به این معنا که هرگونه غفلتی از انسان سر بزند عیب و نقص است و انسان باید به همه چیز توجه داشته باشد؟ روشن است فرض غفلت مطلق، مصداق ندارد و هیچ انسانی را نمی‌توان فرض کرد که از اول تولد تا دم مرگ به هیچ چیز توجه نداشته باشد. بنابراین، چنین چیزی موجب سقوط انسان نیست. درباره مطلق غفلت نیز نمی‌توان گفت مذموم است و انسان باید به همه چیز توجه داشته باشد و از هر چه غفلت بکند، عیب است، زیرا این فرض نیز امکان وقوع ندارد و هیچ انسانی در هیچ حالی نمی‌تواند به همه چیز توجه داشته باشد. ظرفیت ذهن و توجه انسان بسیار محدود است و روانشناسان گفته اند انسان در آن واحد حداکثر به هفت تا هشت چیز می‌تواند توجه داشته باشد. بنابراین غفلت مذموم غفلت خاصی است.

غفلت از خود

توجه انسان به برخی از چیزها کاملاً طبیعی است، اما برای توجه به برخی از چیزها، باید غیر از توجه کننده چیز دیگری خارج از وجود او باشد و عاملی توجه او را به خود جلب کند. آسان‌ترین چیزی که انسان می‌تواند به آن توجه کند و کاملاً طبیعی است، توجه آگاهانه به خود انسان است. قید آگاهانه را از این جهت آوردیم که طبق نظر فلاسفه، علم به نفس عین ذات است و نفس نمی‌تواند نسبت به خودش علم نداشته باشد، اما علم به نفس اعم از علم آگاهانه، ناآگاهانه یا نیمه آگاهانه است. منظور از توجه در این جا علم آگاهانه یا به تعبیر بعضی علم مضاعف است. ما انسان‌ها خود تجربه کرده ایم که بسیاری از اوقات مشغول کاری هستیم و به چیزی خارج از وجود خودمان توجه داریم، اما اصلاً یادمان نیست که خودمان هم یک چیزی هستیم و وجودی داریم. این عدم توجه به خود به این معنا نیست که به خودمان علم نداریم؛ بلکه در این جا آگاهی کامل نیست و آن چنان توجه انسان به چیزی جلب شده، که اصلاً خودش را فراموش کرده است. در قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده و آن را باعث سقوط و عذاب انسان معرفی کرده است. خداوند می‌فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ**؛ **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ**؛ [۱] عقوبت برخی از گناهان و کج روی‌ها این است که انسان خودش را فراموش می‌کند. این فراموشی طبق یک سنت الهی انجام می‌گیرد و از آن جا که این عقوبت را خداوند اجرا می‌کند، می‌فرماید که خدا چنین شخصی را از خودش غافل کرده و خودش را از یاد خودش برده است. اجمالاً آن چه از این آیه می‌توان استفاده کرد این است که آن چه موجب ابتلای انسان به غفلت از خود می‌شود، غفلت از یاد خداست؛ **وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ**؛ کسانی خدا را فراموش کردند، خدا نیز خودش را از یاد خودش برد. حدیث معروف «من عرف نفسه فقد عرف ربه» که مضمون آن قریب تواتر است، نیز بیانگر تلازم بین معرفت نفس و معرفت خدا، توجه به نفس و توجه به خدا و متقابلاً غفلت از خدا و غفلت از خود است.

سورن کی یرکگور که از عالمان مسیحی به شمار می‌رود و به عبارتی کشیش و مبتکر مکتب فلسفی معروفی به نام اگزیستانسیالیسم است، می‌گوید: کسی که خدا را نشناسد انسان را نشناخته است؛ شناخت انسان و شناخت خدا متلازم

در مکاتب فلسفی امروز بحث هایی مطرح شده است که بی ارتباط با این مسائل نیست. سورن کی یرکگور که از عالمان مسیحی به شمار می رود و به عبارتی کشیش و مبتکر مکتب فلسفی معروفی به نام اگزیستانسیالیسم است، می گوید: کسی که خدا را نشناسد انسان را نشناخته است؛ شناخت انسان و شناخت خدا متلازم است و نمی شود انسان را بدون شناخت خدا شناخت. در منابع اسلامی نیز روی این مطلب تأکید بسیاری شده است. بنابر آن چه گفته شد، طبیعی ترین توجهات توجه به خود است. انسان اولین چیزی که می فهمد این است که فهمنده کیست و این کسی که فکر می کند، تصمیم می گیرد و کار می کند، کیست؛ البته این توجه نیز همانند غفلت و علم مراتبی دارد. علم ما که با استدلال عقلی یا با دلایل نقلی پیدا می شود با علم انبیا که از راه وحی پیدا می شود و با علم خدای متعال، بسیار متفاوت است. توجهات نیز همین گونه است؛ توجهی که ما به زحمت بخواهیم به خودمان توجه کنیم، یک مرتبه از توجه است، یک مرتبه از توجه نیز وجود دارد که بزرگان و اولیای خدا در اواخر سیرشان به آن می رسند و یک نوع علم حضوری قوی است که از علم به خداوند متعال انفکاک ندارد. در این مرتبه انسان خودش را همانند پرتویی از خورشیدی بی نهایت می بیند که از خودش هیچ ندارد.

انسان فطرتاً خود و کمال خودش را دوست دارد و از سقوط خودش هراسناک است. انسان هیچ گاه نمی خواهد که ببازد و سعادتش را از دست بدهد. این ها فطری انسان است و کسبی نیست و نمی توان آن را تغییر داد، اما زمانی می تواند به دنبال سعادت و کمال خود برود که به خودش توجه داشته باشد. باید تعریفی از خودش داشته باشد تا بداند کمالش چیست. اهل معقول گفته اند تعریف کامل در جایی که علت مادی و صوری در کار باشد، آن است که مشتمل بر علل اربع باشد. یعنی وقتی ما می توانیم چیزی را به طور کامل بشناسیم که بدانیم چه کسی آن را به وجود آورده (علت فاعلی)، از چه چیزی و چگونه به وجود آمده (علت مادی)، چه کمالی را بالفعل دارد (علت صوری) و چه خواهد شد و به کجا می تواند برسد (علت غایی).

ابعاد توجه به خود

وقتی ما به خودمان توجه می کنیم، اولین چیزی که از خودمان می بینیم، همان علت مادی آن است. ابتدا بدن و تغییرات آن را درک می کنیم و رفتارهایمان نیز در ارتباط با همین بدن دور می زند؛ البته افراد استثنایی مثل انبیا و اولیای خدا این گونه نیستند و با ما فرق دارند. آن ها کسانی هستند که حتی در شکم مادر تسبیح خدا می گویند. به هر حال توجه ما انسان های عادی ابتدائاً با یک سلسله عوامل طبیعی به بدن جلب می شود. وقتی با حادثه ای روبه رو می شویم که در بدن و حواس ما اثر تازه ای داشته باشد؛ مثلاً صدای عجیبی بشنویم، یا نور یا حرارت زیادی یک باره پخش شود و آن را احساس کنیم؛ توجه پیدا می کنیم که این چشم یا گوش ماست که متأثر شد. این ها طبیعی است و موضوع بحث اخلاقی نیز نیست. موضوع اخلاق، افعال اختیاری است ولی این توجه یک نوع توجه غیر اختیاری است و برای همه انسان ها نسبت به بدن و متعلقات بدن پیدا می شود. همین که کم کم رشد می کنیم و غالباً در اثر شنیدن حرف های دیگران کسانی که قبلاً درباره این مسائل فکر کرده اند توجه به عنصر دیگری به نام روح جلب می شود. این در حالی است که همان چیزی که ما را متوجه به بدن می کرد، روح بود، اما ما آگاه نبودیم و تصور می کردیم که خود بدن است که می بیند و می شنود و این آثار از او سر می زند. کم کم از آیات قرآن، روایات معصومین و سخنان بزرگان و علما متوجه می شویم که چیزی به نام روح در ما هست. این توجه به علت صوری انسان است. روح به اصطلاح فلسفی حکم صورت را نسبت به ماده دارد و فعلیت جدیدی است که برای ماده پیدا می شود. توجه به این که ما روحی نیز داریم، در مرتبه متأخری نسبت به بدن برای ما حاصل می شود؛ نوزاد به این توجه ندارد. شاید کودکان چند ساله هم اصلاً توجهی به چیزی به نام روح نداشته باشند.

معرفت با توجه به علت مادی و صوری کامل نمی شود، و این پرسش مطرح می شود که انسان از کجا پیدا شده و چه کسی آن را ایجاد کرده است؟ این پرسش مربوط به علت فاعلی است که ما الحمدلله جوابش را خوب می دانیم و می گوئیم خداست که آن را ایجاد کرده است. ولی سوال دیگری مطرح می شود که کمی از سوال پیشین مشکل تر است و آن سوال از علت غایی است. صرف نظر از بحث های دقیق فلسفی، که علت غایی در حقیقت در نفس فاعل است، و با این فرض که مقصود ما از علت غایی، غایب، غایب الوجود است، این پرسش را مطرح می کنیم که این وجود به کجا می تواند برسد و چه باید بشود؟ اگر پاسخ این پرسش ها را ندانیم و فقط به توجه به بدن اکتفا کنیم و تمام همت مان مصروف رفع گرسنگی و تشنگی بدن و دوری از گرما و سرما و حداکثر حفظ زیبایی و سلامتی بدن مان باشد، به هدف از آفرینش انسان نرسیده ایم، چون ما در همه این ها با حیوانات شریکیم. حتی مگس نیز دائماً بال های خودش را تمیز می کند. فکر تمیز بودن، زیبا بودن، رشد کردن و قدرت داشتن، اختصاص به انسان ندارد. شاید برخی از این چیزهایی که ما دنبالش هستیم در بعضی از حیوانات خیلی قوی تر هم باشد.

غفلت از انسانیت خود

غفلتی که موجب سقوط ما می شود، غفلت از بعد انسانی ماست. غفلت از چیزی است که ما را انسان کرده و فصل ممیز ما از

سایر حیوانات است. همان چیزی که مخاطب امر و نهی و تکلیف الهی است و ثواب و عقاب برای اوست. بنابراین اولین چیزی که باید به آن توجه کنیم، توجه به انسانیت خودمان است و تا ندانیم که انسانیت چیست نمی توانیم این توجه را پیدا کنیم. در این صورت است که می توانیم درصدد این باشیم که محبت فطری به خودمان را منحصر به کمال بدن ندانیم. همه کمال انسان، کمال بدن نیست؛ بلکه کمال بدن فقط به عنوان ابزاری برای تکامل روح مطرح است و نباید قصد اولی به شئون بدن تعلق بگیرد. قصد اولی باید به تکامل روح ما باشد، ولی از آن جا که اراده الهی بر این تعلق گرفته که در این عالم روح با بدن کار کند، باید به اندازه ای که بتوانیم از بدن برای تکامل روح مان استفاده کنیم، به فکر آن نیز باشیم، وگرنه خود بدن برای ما اصالت ندارد.

دانستیم که تکامل یک موجود به کمال یافتن صورت اوست؛ یعنی آن چه تمام فعلیت او به آن است، [۲] و هم چنین گفتیم که برای شناخت کامل صورت باید ببینیم آن را چه کسی و برای چه درست کرده است. برای تقریب به ذهن فرض کنید که در فروشگاه بزرگی که در آن انواع و اقسام مصنوعات وجود دارد، نگاه تان به چیز زیبا و رنگارنگی که تا به حال ندیده اید، می افتد. در این صورت اولین کاری که می کنید این است که نزدیک می روید تا ببینید آن چیست و هنگامی قانع می شوید که بفهمید این از چه ساخته شده و چه کسی و برای چه آن را ساخته است. در این صورت است که می گوئید آن را شناختم. اما اگر این مجموعه از معلومات برای شما پیدا نشود، نمی توانید بگویید که من این را درست شناختم. انسان نیز باید درباره خودش این مسائل را بشناسد. باید بداند که چیست، برای چه درست شده است، برای چه این جا آمده است و کجا می خواهد برود. باید بداند که آیا جای دیگری نیز هست که بعد از مرگ باید به آن جا برود یا خیر؟ باید بداند که چرا این مسیر را باید طی کند. اگر این معرفت به صورت صحیح پیدا شد، انسان می تواند به خود انسانی اش توجه پیدا کند وگرنه توجه به بدن و افعال و کارهای آن، توجه به خود انسانی نیست، بلکه این خود حیوانی انسان است. این توجه، فقط به ماده است و به صورت نیست و در آن توجهی به فاعل و غایت وجود ندارد.

عوامل توجه به خود

متأسفانه اگر آمار بگیریم، در میان شش-هفت میلیارد انسانی که روی زمین زندگی می کنند، معلوم نیست چند درصد به این فکرها بیفتند و به انسانیت خودشان توجه پیدا بکنند. کسانی که خود به خود به این ها توجه پیدا بکنند، بسیار نادرند. فقط کسانی مثل حضرت ابراهیم هستند که با این که در غاری زندگی می کرد، وقتی نگاهش به خورشید، ستارگان و... افتاد گفت: من ربی دارم، باید او را بشناسم، باید او را پرستش کنم و به او عشق بورزم و وقتی دید این ها افول کردند، گفت این ها رب من نیستند. رب باید محبوب من باشد این چیزی که غروب می کند، از بین می رود و دیگر من با آن ارتباطی ندارم، رب من نیست. ظاهراً این سخنان را کسی به حضرت ابراهیم نگفته بود، اما آیا ما نیز این گونه هستیم؟! آیا ما خود به خود به این فکر می افتیم که چه کسی رب ماست و چگونه باید با او ارتباط برقرار کنیم؟! آیا اگر هیچ تلقینی از ناحیه پدر و مادر نبود، اگر درسی در مدرسه نخوانده بودیم، و اساتید چیزی به ما القا نکرده بودند، خودمان به این فکر می افتادیم؟! چنین افرادی بسیار نادرند. پس از این که انبیا برای معرفی دین فداکاری کردند، کتاب های آسمانی نازل شد، و مردم را به خدا توجه دادند، چه قدر از مردم پذیرفتند؟ و حال با این که اگر از ما درباره این معارف بپرسند، خوب می توانیم پاسخ بدهیم اما در زندگی ما معلوم نیست که چه اندازه اثر داشته باشد. غفلت مذموم، غفلت مربوط به این مسائل است. ولی آن چنان مسائل و جاذبه های مادی و دنیوی ما را احاطه کرده که دیگر فرصت پیدا نمی کنیم درباره این مسائل فکر کنیم. از آن جا که خداوند می داند که ما انسان ها این گونه ایم و اکثریت قریب به اتفاق مردم در غفلت خواهند بود، انبیا را برای هدایت آن ها فرستاد. اگر خداوند متعال انبیا را نفرستاده بود، معلوم نبود که در بین میلیاردها انسان چند نفر پیدا شوند که به این فکرها بیفتند، و زندگی شان را بر آن مبتنی کنند. این است که هر چه ما نسبت به انبیا خضوع کنیم و شکر نعمت شان را به جا بیاوریم و به خصوص بر پیغمبر اسلام صلوات بفرستیم، کم است.

۱. حشر، ۱۸-۱۹.

۲. صورت در اصطلاح فلسفی یعنی آن چه ملاک فعلیت است.